

نوشته‌ی مسیح آقا محمدي

برگردان: شهر روز رشید

مرا از صافي باطن ز خود دانند هر قومي  
که هر ظرفي به رنگ خود بر آرد آب روشن را  
صائب

هر سبک ادبی- بدیعی دارای یک ایدئولوژی، چون عاملی سبک ساز، است. به همین خاطر تلاش برای تحلیل هر سبکی از آن جمله سبک هندي، بدون در نظر گرفتن اساس فکری-فلسفی آن ناقص خواهد بود و آشکار کردن و درک ماهیت واقعی آن امکان پذیر نخواهد بود. البته اینگونه تحلیل یک سبک نباید مبنی بر استثنایها و فردیتها باشد بلکه باید بر مجموع ایده‌ها و سیستم نگرشی استوار باشد که در یک سبک خصوصیتی ثابت است و مدام تکرار می‌شود. نزدیکی از این دست به سبک هندي علاوه بر اینکه وظیفه‌ی بلاواسطه‌ی ماست ولی بدین طریق می‌خواهیم در ساحت اجتماعی- تاریخی تأثیرات آن را نیز بررسی کنیم و بدانیم که چه کارکردی داشته است و روشن کنیم که چه خواست‌هایی را دنبال می‌کرده است و بالاخره این کار اهمیت و نقش آن سبک را نشان خواهد داد.

یک نگاه سطحی به اشعار نمایندگان سبک هندي نشان می‌دهد که نگرش و طرز تفکر آنها از هر گونه محدودیت و تعصب و خشک مغزی بدور است و وسعت نظری غریب و نگرشی همه جانبه در آنها موج می‌زند. برای اینکه درک کنیم که این خصوصیت مهم تا چه اندازه با آگاهی و هوشمندی شکل گرفته است لازم است که به تحلیل و فهم درست مفهوم «وسعت مشرب» که در آثار این شاعران به تکرار آمده است دست یابیم.

نخستین کسی که به موجودیت این مفهوم دقت کرده ز. رضایف است اما او مشرب را اسم خاص فهمیده و آن را «دیپازون مشرب (دایره یا چهار چوب مشرب)» ترجمه کرده است و به شاعر قرن هفده ازبک «بابا رحیم مشرب» مربوط دانسته است. ز. رضایف می‌نویسد: راجع به «دایره ی مشرب» در اغلب اشعار شاعران قرن هفدهم می‌توان به مصرع‌های زیبا برخورد. اما در پشت این مفهوم که دهان به دهان می‌گشته چه معنایی نهفته است؟ دقت در کار آفرینش ادبی معاصران «مشرب» معنای این مفهوم را روشن می‌کند. مسئله این است که دعوت «مشرب» (شاعر ازبک) برای لذت بردن انسانها از نعمات دنیوی تنها به مجالس دوستانه‌ی رقص و آواز و شراب محدود نمی‌شد این کار تنها قدم اول بود با قرار دادن دنیای مشخص و واقعی در برابر آخرت موهوم او می‌خواهد قران و شریعت اسلامی را نیز انکار کند. «۱۵۶. منبع ۹

اینگونه تحلیل در برابر هیچ نقدی دوام نمی‌آورد انکار قران و شریعت را کناری نهاده باید قید کنیم که پیش از به دنیا آمدن «مشرب» مفهوم «وسعت مشرب» توسط طالب آملی و کلیم کاشانی به کار رفته است و این هم نشان می‌دهد که این مفهوم ربطی به «مشرب» (شاعر ازبک) ندارد.

طالب آملی می‌نویسد:

نه بر علم نازم چو طالب به شعر

بهین میوه‌ام وسعت مشرب است . ۶۸ . منبع ۸

طالب آملی به داشتن دانشی ژرف در زمینه‌ی علوم مختلف مشهور بوده و به همین خاطر هم از احترام خاصی برخوردار بوده است. می‌گویند که در بیست سالگی در علوم هفتگانه دانشی کامل داشته است. پس این مفهوم اشاره به کدام معنا دارد که طالب به آن فخر می‌فرشد و نه به دانشی که مورد حسادت همگان بوده است؟

برای درک درست مفهوم «وسعت مشرب» باید از تذکری محمد طاهر نصرآبادی، دوست و معاصر صائب، کمک گرفت. نصرآبادی سی بار در رابطه‌های مختلف این مفهوم را به کار برده و در ضمن تحلیل پاره‌های شعر این مفهوم را نه چون مجاز مشرب بلکه چون گشادگی شخصیت معنا کرده است. و دو بار هم مترادف «وسعت خلق» را برای این مفهوم می‌آورد که تصدیق سخن ماست از این مفهوم. نصرآبادی در ضمن سخن از شاعری به نام میرمحمد رضا می‌نویسد: «خلق وسیع دارد» یعنی «شخصیتی وسیع دارد»، «صاحب کاراکتری گشوده است». در بعضی حالات هم به صورت «وسیع مشرب» و «مشرب وسیع دارد» آورده است که اینها همه شرح و تحلیل تماماً نادرست ز. رضایف را ثابت می‌کند.

لازم به تذکر است که این مفهوم مسائل گسترده‌ای را در بر می‌گیرد و جنبه‌های اجتماعی و فلسفی دارد. به عبارتی دیگر معنایی نظری و عملی دارد. از طرف دیگر «مشرب» در میان معنای گوناگونی که دارد در اساس به معنای «آب نوشیدن» «نوشابه نوشیدن» «جای نوشیدن آب، آشامیدنگاه» و همچنین به معنای «آب» و «شراب» است و در معنای مجازی «مذهب»، «عقیده»، «مسلك»، «نگرش دینی، فلسفی، سیاسی»، «کاراکتر» «خاصیت» و «طبیعت» را مراد می‌کند.

از آنجایی که شاعران این کلمه را در معناها و در رابطه‌های مختلفی به کار برده‌اند نسبت دادن آن به این و یا آن ساحت امکان‌پذیر می‌گردد. این جنبه باید که در هر جا، خاص تلقی گشته و در رابطه، درک و تحلیل شود.

مفهوم «وسعت مشرب» قبل از هر چیز عدم توجه به هر گونه فرق‌های دینی، مذهبی، قومی و اجتماعی، دقیق‌تر اگر بگوئیم طبقاتی، را در نظر می‌گرفت و به همین سبب در زندگی ضمن معاشرت با همه‌ی انسان‌ها بی‌اهمیت شمردن این اختلاف‌ها را القا می‌کرد؛ همین معنا را نصرآبادی در جملاتی که در باره‌ی شاعران مختلف نوشته است اینگونه بیان می‌کند:

«با امرا و فقرا و اهل کمال بواسطه‌ی وسعت مشرب اختلاط داشته و تخم محبت در دل همگان کاشته...» ۶۵ . منبع ۶

«به سبب وسعت مشرب با ترك و تاجيك اختلاطش چسبان، در بزم یکرنگی قبول کافر و مسلمان...» ۱۲۷ . منبع ۶

جمله‌ی زیر به خاطر ساختارش این معنا را دقیق‌تر بیان می‌کند:

«وسعت مشربش به مرتبه‌ای است که با مومن و کافر جوشیده و باده‌ی یکرنگی نوشیده...»

دعوت به گستردگی شخصیت، معنویت و تفکر، بیان خود را در این بیت عرفی یافته است:

«چنان با نیک و بد سر کن که بعد از مردنت عرفی

مسلمانان به زمزم شوید و هندو بسوزاند

۳۹۹ . منبع ۷

شک نمی‌توان داشت که تبلیغ اینگونه‌ی این ایده بر تعالیم وحدت وجودی تفکر پائنه‌ایسم و تصوف استوار است که تفکر مترقی آن دوران بوده است. اگر همه‌ی هستی در اساس خود بر جوهر خدایی واحد استوار است و اگر همه‌ی انسان‌ها و در کل همه‌ی موجودات زنده، تظاهرات همین جوهر عالی است که وحدت را تشکیل می‌دهند آنگاه همه‌ی فرقه‌ها که امری عارضی هستند اهمیت ظاهری خود را از دست می‌دهند.

چونکه اگر بخواهیم از زبان کلیم بگوئیم:

مجلس فروز گبر و مسلمان یک آتش است

در سنگر دیر و کعبه بجز یک شرار نیست

۳۶ . منبع ۱

به همین سبب هم صائب کفر و دین را تعبیرهای مختلف یک خواب می‌داند. منبع ۳ و ص ۷۵ اگر که چنین است پس این مناقشات «حق و باطل» به چه معناست؟ این سوال چندر بهاون را، که از نمایندگان برجسته‌ی سبک هندی است، به فکر و می‌دارد:

گذشت عمر در این فکر و من ندانستم

که جرم کفر کدام و ثواب ایمان چیست؟

چو هر دو را نظری بر بهار رحمت اوست

به هم نزاع دل کافر و مسلمان چیست؟

منبع ۲ . ص ۱۸۳

چنین است که صاحب کاراکتر باز، به فرقه‌های ملی، دینی، طبقاتی اهمیت نمی‌دهد و به همه کس با دلی یکسان نزدیک می‌شود چنان که «خورشید، به گل و خار گرمایی یکسان می‌بخشد» ۶۹۴ ، منبع ۳ او برای پایان دادن به اینگونه اختلافات، همه را دعوت به یکدلی و مدارا می‌خواند:

قطره‌ای از قلمز توحید باشد هر دلی

## دست رد بر هیچ مخلوقی مزن گر واصلی

۷۷۹ ، منبع ۳

درست از همین پرنسیب است که راه حل و واسطه‌ی همه‌ی اختلافات و تضادها به دست می‌آید. و آن توانایی صلح کردن با کل است. مفهوم «صلح کل» در شعر شاعران سبک هندی، دقیقاً همین معنا را می‌رساند.

بر سر جنگ است با ما بی سبب دایم کلیم

گر چه صلح کل به هفتاد و دو ملت کرده‌ایم

۱۱۴ ، منبع ۱

میر عظیم‌الله بیخبر (وفات ۱۷۲۹) معاصر با استعداد و دوست عبدالقادر بیدل، می‌نویسد:

ما به هفتاد و دو ملت صلح کل داریم و بس

جاده‌ای دارد به هر مذهب طریق دین ما

منبع ۵ ، ص ۳۱۷

«باقیا نائینی» که در دوران خود از نمایندگان خیلی شناخته شده سبک هندی بوده، همین ایده را در این بیت به پیش می‌کشد.

همه حاصل جهان را به نشاط صرف مل کن

بر کافر و مسلمان بنشین و صلح کل کن

۳۰۷ ، منبع ۶

در اصل این «صلح کل» غایت و هدف نهایی «وسعت مشرب» است. نباید از نظر دور داشت که این ایده با اهداف "دین الهی" اکبر شاه همخوانی دارد. روشن است که این نگرش آگاهانه و تبلیغ هدف‌مند آن توسط شاعران، از محیط هندوستان در نتیجه‌ی فعالیت‌های اکبرشاه و فضای معنوی - ایدئولوژیک که در دوران خلف‌های او نزدیک دوام آورده، تأثیر کمی نگرفته است. این حرف که نصرآبادی در حق «واله شیرازی» گفته است، سخن ما را تصدیق می‌کند.

«بواسطه‌ی وسعت مشرب که در هند باب است اعتباری به هم رسانیده...» ۲۸۸ ، منبع ۶

از این نظر اطلاعاتی که مولف «تاریخ حسن» در باره‌ی فانی کشمیری به دست می‌دهد، مسئله را روشن‌تر می‌کند:

«ملا محسن فانی بعد از فراگیری علوم عقلی و نقلی به گشت و گذار در سرزمین هندوستان پرداخت، بد و خوب زمانه را به سنجش گرفت به هر ملتی نزدیک شده و وضعیت عقیده و مذهب آنها را خوب مطالعه کرد، می‌گویند که بیش از همه آزاد منش بود و با تمام ملت‌ها «صلح کل» داشت...» ۱۴۹ ، منبع ۲

لازم به تذکر است که «صلح کل» تنها به مناسبات دینی و یا قومی محدود نمی‌شود؛ بلکه کل مناسبات انسانی را در بر می‌گیرد. قبل از همه، مسئله، از زاویه‌ی منافع شخصی انسان مورد مدافعه قرار می‌گیرد:

با گردش دهر و خلق پر شور و شرش

کاری که نداری چه غم است از ضررش

خاری که تمام مایه‌ی آزار است

در پا نخلد تا نرنی پا به سرش

۱۵۶، منبع ۱

در اینجا دعوت مستقیم به زندگی صوفیانه حس می‌شود یعنی «صلح کل» تنها برای زندگی اجتماعی نیست به زندگی شخصی نیز مربوط است. سکوت، به مثابه‌ی تجرید، یکی از شروط اولیه‌ی آن است شاید هم تنها شرط آن. زیرا همان‌طور که بیدل می‌گوید:

تا خموشی نگزینی حق و باطل باقی است

رشته را که گره جمع نسازد دو سر است.

۱۵۲، منبع ۵

انسانی که دارای «وسعت مشرب» است قادر است به این دنیای فانی و موقت که سرشار از بی‌عدالتی و نواقص است پشت کند و از عالم توهمات ببرد به دنیایی با ماهیتی عالی راه یافته در اقیانوس جوهر الهی غرق شود. به همین خاطر همه‌ی محرومیت‌ها و ناملایمات را مردانه به جان بخرد و شکوه سر ندهد:

چون خم می‌وسعت مشرب تلافی می‌کند

بر سر یک خشت اگر بنیاد باشد خانه را

۴۴۰، منبع ۶

اما انسانی که مشربی وسیع ندارد دنیا به او فشار خواهد آورد او را خرد خواهد کرد و به اضطرابی بی‌پایان دچار خواهد ساخت:

آن را که نیست وسعت مشرب در این سرا

در زندگی به تنگی قبر است مبتلا

۱۶، منبع ۳

حال آنکه تنها در نتیجه‌ی وسعت مشرب، نادیدنی را دیدن، ناشنیدنی را شنیدن، و با اغیار، یار شدن، ممکن می‌گردد:

وسعت مشرب ز منزل می‌برد تنگی برون  
در جهان آب و گل خم بهر افلاطون بس است.

۲۶۷ . منبع ۳

در این صورت قبل از هر چیز وسعت تفکر و امکانات نامحدود مکاشفه مد نظر است:

میکنم در کوچه گردی سیر صحرائی جنون

وسعت مشرب مرا فارغ ز هامون کرده است

۱۹۸ . منبع ۳

باید گفت که شخصی که این نوع رفتار اجتماعی، این طرز زندگی را انتخاب می‌کند، از دست مشکلات و عذاب‌ها خلاصی نخواهد داشت، صائب خوش گفته است:

وسعت مشرب مرا در صد بلا انداخته است

هست در دل عقده‌ها از خوش عنانی تاك را

۵۵ . منبع ۳

به اینها عذاب‌های ناشی از دانایی را نیز باید اضافه کرد. «میر عبدالعال (نجات)» در بیت زیر همین معنا را در نظر داشته است:

ز بس نادیده پنهان دیده‌ام در وسعت مشرب

دلی از چشم تنگ اهل دنیا تنگتر دارم

۳۴۱ . منبع ۶

در نهایت باید به جنبه‌ای از «وسعت مشرب» پرداخت که بیشتر با زندگی عملی در رابطه است.

در يك سري حالات این مفهوم به معنای بیگانگی با نرم‌های اجتماعی، قواعد دینی و قومی و محدودیت‌هایی از این دست است یعنی معطوف به آزادی حرکت و رفتار است. در جملاتی که نصرآبادی در باره‌ی برخی شاعران نوشته است این معنا بیان شده است. به دو مثال توجه کنیم:

«مشرب وسیعی داشت، چنانچه دست رد به هیچ يك از مغیرات نمی‌گذاشت» ۴۲۰ . منبع ۶

«مشرب وسیعی و جرّاتی در ارتکاب امور ناشایست داشت» ۴۲۷ . منبع ۶

در این‌گونه حالات این مفهوم بیشتر با شراب، سمبول آزادی در شعر فارسی، در ارتباط است، و نیز «شراب» و «مشرب» از يك ریشه‌اند. صائب در این‌گونه موقعیت‌ها حرف «مشرب» را عادتاً در کنار حرف «مذهب» می‌گذارد و اولی چونان رمز آزادی و صمیمیت و دومی رمز محدودیت و ریاکاری معنا می‌دهد:

## چرا از غیرت مذهب بود کم عزت مشرب

### مرا در حلقه‌ی اهل ریا مگذار ای ساقی

۷۹۶ . منبع ۳

بعنوان نتیجه گیری آنچه تا اینجا در رابطه با مفهوم «وسعت مشرب» گفته‌ایم قید کردن چند مسئله ضروری است:

اولاً گرایش نهفته در این مفهوم به تصوف هر چقدر هم که باشد صوفی دانستن همه‌ی شاعرانی که از آنان، در این رابطه، سخن گفتیم نادرست است. در اینجا آوردن سخنان «ی.ا. برتلس» کاملاً به جاست: «تصوف انسان‌هایی را که تمایلی به تفکر مستقل داشتند به خود جلب می‌کرد چون که تصوف امکانات گسترده‌ای به روی جستجوهای متافیزیکی می‌گشود» ۴۱۹ . ۱۰

از طرف دیگر لازم است که سنت آموزه‌های فلسفی هند در نظر گرفته شود. ایده‌های وابسته به «وسعت مشرب» با تعالیم مکتب «بهاکتی»<sup>۱</sup> که شاخه‌های مختلفی دارد و از قرن پانزده در هندوستان شروع به گسترش کرده است هم صداست. مثلاً ایدئولوگ یکی از شاخه‌های این جنبش، کبیر<sup>۱</sup> (۱۵۱۸-۱۴۴۰) می‌گوید: «جوهری که در همه جا موجود است، در طبیعت و در تمام موجودات زنده، در هندی و در مسلمان، تظاهرهای خدایی یگانه است. و آنگاه که در دل هندی و مسلمان و مسیحی یک خدای واحد است پس نباید به کشمکش‌های دینی میدان داد. ۱۱. ۴۸ رد پای این نگرش در آثار نمایندگان «سبک هندی» امری مسلم است. و در آشنایی شاعران «سبک هندی» با تعالیم بهاکتی نمی‌توان تردید داشت. مثلاً معلوم است که عرفی با اشعار کبیر آشنایی و الفتی نزدیک داشته است. در دربار اکبر، شعر «سورداس»<sup>۲</sup>، یکی از بانیان «شعر بهاکتی»، همیشه خوانده می‌شده است و بارها خود امپراتور با این شاعر کور دیدار کرده و با او به گفتگو نشست بوده است. ۵۳ / ۵۲ . ۱۲

یکی از ایده‌های اساسی که از طریق «شعر بهاکتی» از آن جمله توسط تولسی‌داس<sup>۲</sup> (۱۶۲۳ - ۱۵۳۲) بزرگ تبلیغ می‌شد برابری اجتماعی انسان‌ها بود. حتی در آن دوره در شمال هندوستان اجتماعاتی نیز شکل گرفته بود که برابری حقوق و مالکیت انسان‌ها تحقق بخشیده بود.

با در نظر گرفتن همه‌ی اینها اهمیت سبک هندی چونان تظاهر سنتز مسلمان-هند، هم به خاطر اختلافات سنی-شیعه حاکم بر شرایط ایران، و هم از نظر مقابله با کشمکش‌های دینی-قومی، و مقابله با نابرابری اجتماعی تثبیت شده‌ی سیستم کاستی در محیط هندوستان، آشکار می‌شود.

از آنجایی که تبلیغ ایده‌های مفهوم «وسعت مشرب» با ایدئولوژی‌های رسمی در تضاد می‌افتاد بی تردید طرفداران «وسعت مشرب» از تعقیب آنها در امان نبوده‌اند. آنچه نصرآبادی در باره‌ی شاعر مشهور آن زمان «واقف خلخالی» می‌نویسد، این ادعا را تصدیق می‌کند. ۲۵۷ . منبع ۶

از اینجا می‌توان در باره پیچیدگی مرحله پایانی سبک هندی به نتایج معینی رسید. آزاداندیشی، مدارای حاکم بر دوران حاکمیت اکبر، جهانگیر، بیان و تبلیغ اینگونه عقاید را میسر می‌ساخت. در سالهای پایانی حاکمیت شاه جهان، خاصه تعصبی که با اورنگ زیب شدت گرفته بود و تعقیب‌هایی که در کار بود، شاعران را به پوشیده‌گویی و ایهام وادار کرد. این مطلب را «غلامعلی آزاد بلگرامی» نیز قید کرده است: «به راستی که در دوران «اکبر شاه» و «جهانگیر شاه» اساس اسلام ضعیف شده بود. «شاهجهان» از نو قوانین شریعت را بنا نهاد و سلطان «اورنگ زیب عالمگیر» این کار او را به اتمام رسانید. ۸ . منبع ۵

دقت در گفته‌های فوق، بی اساس بودن این سخنان را که: *سبک هندی از هرگونه مضمون جدی محروم است، و یا اشعار آنها تنها بدعت‌هایی فرمی هستند، تنها در زمینه‌ی تکنیک شعری دارای تازگی‌هایی است و از زندگی واقعی کاملاً به دور است و و چیزی به فکر تاریخی، ادبی- اجتماعی اضافه نکرده است*، روشن می‌شود. در تحلیل همه جانبه‌ی شعر صائب، شاهد بی پایه بودن اینگونه ادعاها خواهیم بود. فعلاً در اینجا این را بگوئیم که نمایندگان سبک هندی به سوالات زمانه پاسخی درست می‌دادند. آزاد اندیشی و شکاکیت که چون خطی سرخ از میان تمام دوران‌های شعر فارسی می‌گذرد در این دوران نیز دوام می‌یابد گاهی حتی در فرم‌هایی قاطع‌تر. به نمونه‌های زیر توجه کنیم:

رهنمایان زمان ما همه ره می‌زنند

زان میان گر راستی دیدم عصای کور بود.

کلیم کاشانی ۶۴. منبع ۱

باشد از بی خانمانان برگ عیش اغنیا

زندگانی شهر از پهلوی صحرا می‌کند.

واعظ قزوینی ۱۰۷. منبع ۵

حتی در آثار شاعران فراموش شده به مثال‌هایی بر می‌خوریم که روشنی موضع و جسارت‌شان انسان را دچار حیرت می‌کند:

برگشته از اسلام و به خویش آمده‌اند

پس رفته به این گمان که پیش آمده‌اند

این قوم که در پناه ریش آمده‌اند

گرگانند که در لباس میش آمده‌اند.

رفیعا.ص ۱۲۹. منبع ۶

با توجه به همه‌ی اینها می‌توانیم بگوئیم که سبک هندی در مقایسه با ادبیات فارسی در قرن پانزدهم و نیمه اول شانزدهم به راستی که قدمی بود به پیش.

## فهرست منابع

- ۱- بهترین آثار کلیم کاشانی. به اهتمام: کشاورز صدر، تهران، ۱۳۲۷، صص ۳۶، ۱۱۴، ۱۵۶، ۶۴
- ۲- عبدالحمید عرفانی. ایران صغیر یا تذکره‌ی شعراي پارسي زبان کشمیر. تهران ۱۳۳۵، صص ۱۸۳، ۱۴۹
- ۳- کلیات صائب تبریزی، مقدمه و شرح حال به قلم استاد امیري فیروز کوهي، تهران، ۱۳۳۶، صص ۷۵، ۲۶۷، ۱۶، ۷۷۹، ۱۹۸، ۵۵، ۷۹۶
- ۴- لغت‌نامه‌ی دهخدا، مشرب‌م‌شعور، تهران (بدون سال)
- ۵- میر غلامعلی آزاد بلگرامی، سرو آزاد، لاهور، ۱۹۱۳، صص ۳۱۷، ۱۵۲، ۸، ۱۰۷
- ۶- میرزا محمد طاهر نصرآبادی: تذکره‌ی نصرآبادی با تصحیح وحید دستگردی، تهران ۱۳۱۷، صص ۱۱۷، ۱۲۸، ۳۶۶، ۶۵، ۳۰۷، ۲۸۸، ۴۴، ۳۴۱، ۴۲۰، ۴۲۷، ۲۵۷، ۱۲۹
- ۷- سید محمد رضا دائی جواد: تاریخ ادبیات ایران، جلد اول، اصفهان ۱۳۳۹، صص ۳۳۹
- ۸- فرامرز گودرزی، زندگی‌نامه و کارنامه‌ی ادبی طالب آملی، هنر و مردم، شماره‌ی ۱۶۴، سال ۲۵۳۵، شماره‌ی ۱۷۶، سال ۲۵۳۶
- ۹- ر. رضایف. سبک هندی در شعر فارسی در اواخر قرن شانزدهم و هفدهم. تاشکند ۱۹۷۱ (به زبان روسی)
- ۱۰- ی. ا. برتلس. تصوف و ادبیات تصوفی. مسکو ۱۹۶۵ (به زبان روسی)
- ۱۱- ی. و. سوتکوف. تولسی داس. مسکو. ۱۹۸۷ (به زبان روسی)
- ۱۲- ی. پ. چلیشف. ادبیات هندی. مسکو ۱۹۶۸ (به زبان روسی)

اشاره: کتاب "صائب تبریزی و سبک هندی در شعر فارسی" در آذربایجان شمالی از طرف آکادمی جمهوری آذربایجان، در زمینه‌ی صائب شناسی نوین حادثه‌ای بزرگ است در این پژوهش علمی دکتر "مسیح آقا محمدی" برای نخستین بار مراحل تکاملی سبک هندی و پایه‌های ایدئولوژی و زیبایی شناسی آن سبک را روشن می‌کند. این مقاله فصلی است از آن کتاب نامبرده.

مسیح آقا محمدی بر خلاف صائب شناسان ایران، ضرورت تحلیل مفهوم "وسعت مشرب" را که در شعر

شاعران این سبک به کرات آمده، درک کرده است و مفهوم وسعت مشرب را به عنوان فکر بنیادی این سبک، به معنای عدم توجه به هر گونه اختلافهای دینی، مذهبی و طبقاتی، در نظر گرفته و آن را به طور همه جانبه مورد بررسی قرار داده است

این مقاله را به توصیه ی دوست فرزانه ام آقای محمد علی حسینی، از ترکی آذری ترجمه کرده ام. به همت ایشان ترجمه را مولف خوانده و تذکرات سودمندی داده اند که همه در متن منظور گردیده است.

۱- «بنا بر افسانه‌ای، پس از مرگ کبیر (شاعر بزرگ هندی)، هندوان و مسلمانان بر سر جنازه‌ی او به نزاع ایستادند که آیا باید او را بسوزانند یا به خاک بسپارند. اما آنان گرم نزاع بودند که یکی کفن را به کناری زد، و جز خرمی گل چیزی در میان نیافتند. هندوان بخشی از آن گل‌ها را در بنارس سوزاندند، و مسلمانان مابقی را به خاک سپردند.» ویل دورانت: تاریخ تمدن: جلد اول: مشرق زمین گاهواره‌ی تمدن. کتاب دوم: هند و همسایگان‌اش. ترجمه: ع. پاشایی: ص ۶۵۸

شاید عربی شیرازی، که در هند می‌زیست، در سرودن این بیت این واقعه را در نظر داشته است. (ع. پاشایی)

۲- «بهاکتی» (Bhakti) که محبت و عشق است نیروی خاموش کننده و فرونشاندن‌دهی تحرك و گردش لاینقطع عناصر است. «بهاکتی»، «عشق کیمیایی» است که شمع هوی و هوس را خاموش می‌کند و مقام توجه را در دل طالب ایجاد می‌کند و او را به اصل خویش باز می‌گرداند. مقام وصال در این مذهب شیوایی استغراق و محو و فنا در ذات بیکران شیوا نیست بلکه آن را اتحاد صمیمانه‌ی خالق و مخلوق می‌دانند، زیرا که بنا به مکتب «بهاکتی» فقط آنکسی را می‌توانیم دوست بداریم که عین آن نباشیم. این طریق خاص وصال که نوعی اتحاد تعبیر شده و در آن خالق و مخلوق عین هم نمی‌گردند و صفات ممیزه‌ی خویش را حفظ می‌کنند، در کلیه‌ی مکاتب «ویشنوی» و «شیوایی» به استثنای آئین کشمیری و حتی در مکتب «رامانوجا» و غیره مطرح شده است و می‌توان گفت که یکی از خصائص برجسته‌ی طریق محبت و عشق (Bhakti) است. (ادیان و مکاتب‌های فلسفی هند. جلد اول. ص ۲۳۴)

۳- کبیر بزرگترین شاعر غنایی قرون وسطای هند، بافنده‌ای از مردم بنارس بود. گویند که پدرش مسلمان بود و مادرش باکره‌ای از طبقه‌ی براهمه. کبیر وظیفه‌ی خود می‌دانست که اسلام و آئین هندو را یکی کند. ... نظرش این بود که آئین نوینی عرضه کند که در آن نه معبدی هست، نه مسجدی، نه بتی، نه طبقه‌ای، و نه فتنه‌ای؛ تنها یک خدا در آن هست. ویل دورانت: تاریخ تمدن. جلد اول. مشرق زمین، گاهواره‌ی تمدن. کتاب دوم. هند و همسایگان‌اش. ترجمه: ع. پاشایی ص ۶۵۷

۴- سورداس، شاعر نابینای آگره، شصت هزار بیت در باره‌ی زندگی و ماجراهای کریشنا سرود؛ گفته‌اند که خود کریشنا یاری‌اش کرد، یعنی کاتیش شد و تندتر از آنچه شاعر می‌توانست تقریر کند نوشت. منبع قبلی ص ۶۵۵

۵- والاترین شاعر ادبیات هندی تولسی‌داس است، که تقریباً معاصر شکسپیر بود. چون قران او نحس بود، پدر و مادر او را سر راه گذاشتند. عارف جنگل‌نشین او را به فرزندی برداشت، و علم افسانه‌ای راما را به او آموخت. ازدواج کرد؛ ولی هنگامی که پسرش مرد، راه جنگل گرفت تا عزلت گزیند و ریاضت و نظاره در پیش گیرد. در آنجا، و در بنارس، حماسه‌ی دینی خود به نام «دریاچه‌ی کردارهای راما» را نوشت. ... گاندی می‌گوید: «من رامایانای تولسی‌داس را بزرگترین کتاب تمام ادبیات عاشقانه می‌دانم.» منبع قبلی. ص ۶۵۶

- «بنا بر افسانه‌اي، پس از مرگ كبير (شاعر بزرگ هندي)، هندوان و مسلمانان بر سر جنازه‌ي او به نزاع ايستادند كه آيا بايد او را بسوزانند يا به خاك بسپارند. اما آنان گرم نزاع بودند كه يكي كفن را به كناري زد، و جز خرمي گل چيزي در ميان نيافتند. هندوان بخشي از آن گل‌ها را در بنارس سوزاندند، و مسلمانان مابقي را به خاك سپردند.» ويل دورانت: تاريخ تمدن: جلد اول: مشرق زمين گاهواره‌ي تمدن. كتاب دوم: هند و همسايگان‌اش. ترجمه: ع. پاشايي: ص ۶۵۸

شايد عرفي شيرازي، كه در هند مي‌زيست، در سرودن اين بيت اين واقعه را در نظر داشته است. (ع. پاشايي)

۱- «بهاكتي» (Bhakti) كه محبت و عشق است نيروي خاموش كننده و فرونشاندن‌دهي تحرك و گردش لاينقطع عناصر است. «بهاكتي»، «عشق كيميائي» است كه شمع هوي و هوس را خاموش مي‌كند و مقام توجه را در دل طالب ايجاد مي‌كند و او را به اصل خویش باز مي‌گرداند. مقام وصال در اين مذهب شيوايي استغراق و محو و فنا در ذات بيكران شيوا نيست بلكه آن را اتحاد صميمانه‌ي خالق و مخلوق مي‌دانند، زيرا كه بنا به مكتب «بهاكتي» فقط آنكسي را مي‌توانيم دوست بداريم كه عين آن نباشيم. اين طريق خاص وصال كه نوعي اتحاد تعبير شده و در آن خالق و مخلوق عين هم نمي‌گردند و صفات مميزه‌ي خویش را حفظ مي‌كنند، در كليهي مكاتب «ويشنويي» و «شيوايي» به استثناي آئين كشميري و حتي در مكتب «رامانوجا» و غيره مطرح شده است و مي‌توان گفت كه يكي از خصائص برجسته‌ي طريق محبت و عشق (Bhakti) است. (اديان و مكاتب‌هاي فلسفي هند. جلد اول. ص ۲۳۴)

۱- كبير بزرگترين شاعر غنايي قرون وسطاي هند، بافنده‌ي از مردم بنارس بود. گویند كه پدرش مسلمان بود و مادرش باكره‌ي از طبقه‌ي براهمه. كبير وظيفه‌ي خود مي‌دانست كه اسلام و آئين هندو را يكي كند. ... نظرش اين بود كه آئين نويني عرضه كند كه در آن نه معبدي هست، نه مسجدي، نه بتي، نه طبقه‌اي، و نه فتنه‌اي؛ تنها يك خدا در آن هست. ويل دورانت: تاريخ تمدن. جلد اول. مشرق زمين، گاهواره‌ي تمدن. كتاب دوم. هند و همسايگان‌اش. ترجمه: ع. پاشايي ص ۶۵۷

۲- سورداس، شاعر نابينا ي اگره، شصت هزار بيت در باره‌ي زندگي و ماجراهاي كرشنا سرود؛ گفته‌اند كه خود كرشنا ياري‌اش كرد، يعني كاتيش شد و تندتر از آنچه شاعر مي‌توانست تقرير كند نوشت. منبع قبلي ص ۶۵۵

۳- والاترين شاعر ادبيات هندي تولسي‌داس است، كه تقريبا معاصر شكسپير بود. چون قران او نحس بود، پدر و مادر او را سر راه گذاشتند. عارف جنگل‌نشيني او را به فرزند ي برداشت، و علم افسانه‌ي راما را به او آموخت. ازدواج كرد؛ ولي هنگامي كه پسرش مرد، راه جنگل گرفت تا عزلت گزيند و رياضت و نظاره در پيش گيرد. در آنجا، و در بنارس، حماسه‌ي ديني خود به نام «درياچه‌ي كردارهاي راما» را نوشت. ... گاندي مي‌گويد: «من راماياني تولسي‌داس را بزرگترين كتاب تمام ادبيات عاشقانه مي‌دانم.» منبع قبلي. ص ۶۵۶